



## پیغام عشق

قسمت سیصد و پنجاه و یکم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۹ گنج حضور، بخش سوم

من تاج نمی‌خواهم، من تخت نمی‌خواهم  
در خدمت افتاده بر روی زمین خواهم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹)

خداوندا: من تاج و تخت، یعنی میل به کنترل، سلطه‌گری و قدرت من‌ذهنی را نمی‌خواهم و برای خدمت کردن به تو به خاک می‌افتم یعنی مقاومت، قضاوت و دانش ذهنی‌ام را در مقابل تو صفر می‌کنم.

بیا ای مونس روزم، نگفتم دوش در گوشت  
که عشرت در کمی خندد، تو کم زن تا بیفزایی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۶۲)  
\*کم زدن: خود را کم انگاشتن؛ فروتنی

ای انسان: مگر در روز الست در گوشِ تو نگفتم که مونس و همدم این لحظه تو من هستم و عشرت، شادی بی سبب و حقیقی زندگی در بلند نشدن به عنوان من، صفر کردن دانش ذهنی، کم و کوچک شدن نسبت به من ذهنی است. پس تو، فضا را باز کرده، همانیدگی‌ها را شناسایی کن و بینداز تا نسبت به من ذهنی کم و کوچک و نسبت به فضای گشوده شده و من اصلی‌ات بیشتر شوی.

آن یارِ نکویِ من، بگرفت گلویِ من  
گفتا که چه می خواهی؟ گفتم که همین خواهم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹)

آن یار و معشوق خوب و نکوی من، خدا، وقتی فضا را باز کردم، گلوی من ذهنی ام را گرفت و ذهنم خاموش شد؛ بنابراین توانستم از طریق او بینم.  
خدا به من گفت: چه می خواهی؟ گفتم همین را می خواهم که تو من ذهنی ام را از من بگیری، ذهنم ساکت شده، تو از طریق من فکر و عمل کنی و به تو زنده شوم.

با باد صبا خواهم تا دم بزنم لیکن  
چون من دم خود دارم همرازِ مهین خواهم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹)  
\*مهین: بزرگ؛ عظیم.

من می خواهم با باد صبا، دم ایزدی، که در اثر فضاگشایی از طرف خدا می آید، دم بزنم (و با ارتعاش عشق به باز شدن فضای درون، زنده شدن، شکوفایی خودم و انسان ها کمک کرده، در جهان آبادانی ایجاد کنم) اما به علت این که هنوز دم من ذهنی را دارم باید فضا را باز کنم تا دم من ذهنی ام خاموش شود. من می خواهم همانیدگی ها را شناسایی کرده بیندازم تا خداوند با نیروی بالندگی، قانون قضا و کُن فکان همراز و همدم عظیم من شود.

در حلقهٔ میقاتم، ایمن شده ز آفاتم  
مومم ز پی ختمت، زان نقش نگین خواهم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۴۶۹)

\*میقات: موعد دیدار؛ وقت دیدار

\*ختم: مهر کردن؛ مهر

من با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه در حلقه ملاقات با خدا، در فضای یکتایی، بوده و تا زمانی که ذهنم خاموش است از ضرر و آفات بیرونی در امان هستم و با عدم ستیزه، مقاومت و قضاوت، نرم و مطیع می‌شوم تا مهر تأیید خدا به انرژی، فکر و عملم بریزد و این تأیید خداوند مثل نقشی بر روی نگین انگشتر جانم و همواره همراه من باشد.

ماهی دگرست ای جان، اندر دل مه پنهان  
زین علمِ یقینستَم، آن عینِ یقینِ خواهم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹)

ای جان من، غیر از این ماه من ذهنی، ماه دیگری در درون ماست که اصل ما بوده، توسط من ذهنی پوشانده شده است و با فضاگشایی ماه اصلی ما از ماه ذهن متولد می شود، این موضوع را با علم یقین، دانایی ایزدی، فهمیده ام و می خواهم با فضاگشایی عین یقین شده، یعنی به خدا زنده شوم.



«الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ؛»

«انباشتگی و هم‌هویت شدن با آن‌ها شما را به خود سرگرم کرد.»  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۱)

«حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ؛»

«تا جایی که گورها [من ذهنی] را دیدار کردید.»  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۲)

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ؛»

«نه چنین است [که شما می‌پندارید]، در آینده خواهید دانست.»  
[که در من ذهنی و همانیدگی‌ها زندگی نیست.]  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۳)

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ؛»

«باز هم نه چنین است [که شما می‌پندارید]، در آینده خواهید دانست.»  
[که دیدن برحسب همانیدگی‌ها و گذاشتن آنها در مرکز درست نیست]  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۴)

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ؛»

«نه چنین است اگر به علم یقینی می‌دانستید.»  
[علم یقین با فضاگشایی بدست می‌آید]  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۵)

«لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ؛»

«البته جهنم [افسانه من‌ذهنی] را خواهید دید.»  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۶)

«ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ؛»

«سپس به چشم یقینش خواهید دید.»

[در هر صورت شما من ذهنی و آتش جهنم آن را خواهید دید، این انتخاب شماست که عین الیقین، خرد ایزدی، را با فضاگشایی و ناظر ذهن بودن به دست بیاورید یا با فضابندی و سوختن در آتش جهنم ذهن.]  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۷)

«ثُمَّ لَتَسْئَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»

«که در آن روز شما را از نعمت‌های فراوان بازخواست می‌کنند.»

[در این لحظه خداوند از شما می‌پرسد آیا فضاگشایی کرده عشق و زنده شدن به زندگی را انتخاب کردید؛ یا فضابندی کرده من ذهنی و دردهای آن را انتخاب کردید.]  
(قرآن کریم، سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۸)

عَجَلُوا أَصْحَابَنَا كَيْ تَرْبِحُوا  
عقل می گفت از درون: لا تَفْرَحُوا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۴)  
\*لا تَفْرَحُوا: شادی مکنید.

من ذهنی به یارانش می گفت: ای یاران و خویشان بشتابید تا سود ببرید ولی عقل فضای گشوده شده، عدم، از درون ندا می داد، نباید شادمانی کنید از اینکه همانیدگی ها را مرکزتان قرار داده و زیادتر می کنید شاد نشوید. [اگر در جوانی و میان سالی هستید نباید فکر کنید با زیاد کردن همانیدگی ها زندگی شما نیز بیشتر می شود، شما با این کار وارد فضای محدودیت و افسانه من ذهنی می شوید که اصلاً زندگی ندارد.]

گفت: دیدم اندرین بحر عمیق  
بحث می کردند روزی دو فریق

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۳۹)

شخصی فضاگشا به انسانی که من ذهنی داشت گفت: روزی دو گروه را دیدم که در این دریای عمیق، فضای  
یکتایی، با هم بحث می کردند.

در جدال و در خصام و در ستوه  
گشت هنگامه بر آن دو کس گروه

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۰)  
\* خصام: مصدر باب مفاعله به معنی مخاصمه، دشمنی.  
\* ستوه: خسته شدن، درمانده شدن، به تنگ آمدن.  
\* هنگامه: غوغا، شلوغی، جمعیت

آن دو گروه ( خداباور و خداناباور) سرگرمِ مجادله و دشمنی ملال‌آور بودند که عده‌ای دیگر نیز آمدند و جمعیت بسیاری دور آنها جمع شدند.

من به سوی جمع هنگامه شدم  
اطلاع از حال ایشان بستدم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۱)  
\*بستدم: گرفتم.

من نیز به طرف آن جمعیت رفتم و در مورد دو گروه سؤال کردم. یعنی جلو رفتم تا بینم برای چه بحث وجدل می کنند.

آن یکی می گفت: گردون فانی است  
بی گمانی، این بنا را بانی است

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۲)

یکی می گفت: کائنات و این عالم فانی بوده و یک کسی آنها را درست کرده است و بی شک ساختمان جهان، سازنده‌ای دارد.



وآن دگر گفت: این قدیم و بی گی است  
نیستش بانی و یا بانی وی است

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۳)

و آن دیگری می گفت: کائنات و عالم، قدیم و ازلی است، سازنده‌ای ندارد و اگر هم سازنده‌ای داشته باشد، سازنده خود اوست. یعنی جهان و کائنات بدون خرد خدا بوجود آمده است.

گفت: مُنکر گشته‌یی خلاق را  
روز و شب آرنده و رزاق را

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۴)  
\*خلاق: آفریننده؛ بسیار خلق کننده  
\*رزاق: بسیار روزی دهنده.

شخصی که به خدا معتقد بود به آن شخص دیگر که من‌ذهنی داشت گفت: تو با این حرف، آفریدگاری را که به ما روزی می‌دهد و پدیدآورنده روز و شب است را انکار کردی.

گفت: بی برهان نخواهم من شنید  
آن چه گوی آن به تقلیدی گزید

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۵)  
\* گول: احمق؛ ابله

انسان من ذهنی منکر که دنبال دلیل و برهان ذهنی بوده، فضا را باز نمی کرد، در جواب او گفت: من بدون دلیل آن سخنانی را که شخصی احمق از روی تقلید پذیرفته قبول ندارم.

هین بیاور حجّت و برهان که من  
نشنوم بی حجّت این را در زَمَن

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۶)  
\*زَمَن: عصر؛ روزگار؛ وقت

خوب حواست را جمع کن و دلیل و برهان بیاور چرا که من در این زمان حرفی را زود، بدون دلیل و برهان نخواهم شنید و اصلاً نمی‌پذیرم.

گفت: حجت در درونِ جانم است  
در درونِ جانِ نهان، برهانم است

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۷)

شخصی که فضاگشایی می‌کرد و خدا باور بود گفت: دلیل و برهان، مرکزِ عدم، در درونم، در روح و جانِ من است. یعنی من دلیل ذهنی ندارم، چرا که از جنس زندگی بوده و زندگی زنده را هر لحظه با فضاگشایی تجربه می‌کنم.

تو نمی بینی هلال از ضعف چشم  
من همی بینم، مکن بر من تو خشم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۸)

تو به دلیل این که در من ذهنی هستی و بینایی ات ضعیف است نمی توانی هلال ماه، یعنی نشان خدا، را بینی اما  
من می بینم پس بر من خشم مگیر.

گفت و گو بسیار گشت و خلق گنج  
در سر و پایان این چرخ بسیج

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۹)  
\*بسیج: سامان، «چرخ بسیج» یعنی افلاک که براساس نظم گردش و دوران دارند.

خلاصه این که بحث بالا گرفت و حاضران نیز در مورد آغاز و پایان این جهان و کائنات آراسته و منظم مبهوت شده بودند.

گفت: یارا در درونم حجتی ست  
بر حدوثِ آسمانم آیتی ست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۰)

انسان فضاگشا گفت: ای دوست، وقتی فضا را باز می‌کنم آن فضای گشوده‌شده حجت و برهانی ست که ثابت می‌کند هرچیزی که در آسمان و کائنات است از جمله بدن و ذهن انسان حادث یعنی ساخته شده است. اما یک کیفیت قدیم یا ازلی در من وجود دارد که من دنبال آن هستم.



من یقین دارم، نشانش آن بُود  
مر یقین دان را که در آتش رُود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۱)

من یقین دارم که این عالم حادث است و خالقی دارد. زیرا علامت یقین، مرکز عدم، این است که شخص صاحب یقین به درون آتش درد هشیارانه می‌رود، فضا را باز می‌کند و به بی‌نهایت فضای گشوده شده زنده می‌شود.

در زبان می‌ناید آن حجت، بدان  
هم‌چو حالِ سِرِّ عشقِ عاشقان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۲)

این نکته را بدان که حجت، دلیل و بُرهانِ من در مورد وجود خدا و هم‌جنس بودنم با او، مانند احوال اسرارآمیز عشقِ عاشقان به ذهن، زبان و کلام در نمی‌آید.

نیست پیدا سرّ گفت‌وگوی من  
جز که زردی و نزاری روی من

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۳)

رازِ گفت‌وگوی من آشکار نیست و غیر از زردی روی من، این که به وجود خدا یقین داشته، به او عشق می‌ورزم و با مقاومت صفر نور ایزدی از من رد می‌شود؛ هیچ دلیل دیگری ندارم و به ذهن و زبان نمی‌توانم چیزی بگویم.

اشک و خون بر رخ روانه می‌دود  
حجتِ حسن و جمالش می‌شود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۴)

اشک زنده شدن به زندگی و خون درد هشیارانۀ انداختن همانیدگی‌ها، که برگونۀ زردم جاری است دلیل بر  
زیبایی و جمالِ حضرتِ معشوق، خداوند، است زیرا من به عشق او ارتعاش می‌کنم.

گفت: من این‌ها ندانم، حجتی  
که بود در پیش عامه آیتی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۵)

آن شخص من‌ذهنی گفت: این احوالی که از آن سخن می‌گویی، دلیل خوبی برای مردمی که هشیاری جسمی دارند، نیست.  
یعنی دلیلی بیاور که مورد قبول عموم مردم که من‌ذهنی دارند باشد. وَاِلاّ این که صحبت از عشق، فضاگشایی و زنده شدن به خدا کنی موجب قانع شدن شنونده نمی‌شود.

گفت: چون قلبی و نقدی دم زنند  
که تو قلبی، من نکویم، ارجمند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۶)

انسان فضاگشا به آن شخصی که من ذهنی داشت گفت: هرگاه طلای تقلبی و طلای حقیقی با هم گفت گو کنند و هر کدام مدعی شود که خالص و گرانبهاست و به آن دیگری بگوید تو تقلبی هستی؛ همانطور که من ذهنی ما ادعای اصیل بودن دارد، فکر را درست می داند و می گوید: من حقیقتم و غیر از من چیز دیگری نیست....  
«ادامه در بیت بعد»

هست آتش امتحان آخرین  
کاندر آتش در فتند این دو قرین

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم بیت ۲۸۵۷)

در این صورت برای بازشناختن حقیقت آن دو، من ذهنی و هشیاری حضور، آتش درد هشیاران، آخرین آزمایشی است که هویت آن دو قرین را معلوم می‌دارد؛ پس این دو را باید درون آتش درد هشیاران نهاد.

عام و خاص از حالشان عالم شوند  
از گمان و شک سوی ایقان روند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم بیت ۲۸۵۸)

بدین ترتیب، عام و خاص از حقیقت آن دو آگاه می‌شوند و از شک و گمان در ذهن می‌رهند و به یقین می‌رسند.  
[به محض این که فضا را باز کنیم چیزی از من ذهنی ما باقی نمی‌ماند و در این فضای گشوده شده از بین می‌رود]



آب و آتش آمد ای جان امتحان  
نقد و قلبی را که آن باشد نهان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم بیت ۲۸۵۹)

ای عزیز من، آب و آتش، فضاگشایی و درد هشیارانہ انداختن همانیدگی‌ها، وسیله‌ای برای بازشناختن حقیقت پنهانِ طلای حقیقی، هشیاری حضور و طلای قلبی، من‌ذهنی، است.

تا من و تو هردو در آتش رویم  
حجتِ باقیِ حیرانان شویم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۰)

بیا تا من و تو درون آتش درد هشیارانه برویم و حجتی جاوید برای من‌های ذهنی که به فضای گشوده شده و مرکز عدم، شک داشته، حیران هستند، باشیم.

تا من و تو هر دو در بحر اوفتیم  
که من و تو این گُره را آیتیم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۱)

بیا تا من و تو، هر دو خود را به دریا افکنیم، زیرا من و تو دلیل و آیتی برای این جمع هستیم.

همچنان کردند و در آتش شدند  
هر دو خود را بر تف آتش زدند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۲)  
\*تف: گرمی، حرارت.

آن دو (شخص فضاگشا و من ذهنی) وارد آتش شدند و در میان حرارت و شعله‌های آتش نشستند.  
[شخص فضاگشا وارد آتش درد هشیارانه و شخص من ذهنی وارد دردهای بیهوده ذهنی می‌شود.]

آن خدا گوینده مرد مدعی  
رست و سوزید اندر آتش آن دعی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۳)  
\*دعی: پسر خوانده، حرام زاده

آن شخصی که می گفت خدا وجود دارد و فضاکشایی می کرد از آتش دردها نجات پیدا کرد و اما آن من ذهنی، در آتش درد و بیگاری من ذهنی سوخت.

از مؤذن بشنو این اعلام را  
کوری افزون، روانِ خام را

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۴)

از مؤذن، کسی که فضا را باز کرده و به خدا زنده است، این خبر و اعلام الهی را بشنو که می گوید: کوری فزاینده نصیب آن هشیاری ناقص جسمی و من ذهنی می شود که از حد و حدودش می گذرد و فضا را باز نمی کند تا تعادل هشیاری حضور و دید مرکز عدم وارد وجودش شود.

که نسوزیده‌ست این نام از اجل  
کش مسمی صدر بوده‌ست و اجل

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۵)

این خبر الهی را بشنو که حقیقت وجودی انسانی که به خدا زنده شده است بر اثر اجل نسوخته، با مرگ جسم و من‌ذهنی از بین نمی‌رود. زیرا صاحب این نام عالی‌مرتبه و بزرگ از جنس ثبات بی‌نهایت خدا است.

با تشکر:

سمیه



خانم زهرا از زاهدان





با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.  
برنامه ۸۶۹، بخش چهارم

🌸 در مورد حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حضرت حق. 🌸  
حال نکاتی از ابیات مثنوی، دفتر سوم، ابیات، ۳۰۵۵ الی ۳۰۷۶

🌸 خلاصه داستان 🌸

در زمان‌های پیشین امیری از بزرگان غلامی به نام سُنُقُر داشت.  
در یکی از سحرگاهان امیر قصد رفتن به گرمابه می‌کند و غلام خود را صدا می‌زند که:  
ای سُنُقُر بیدار شو و اسباب و لوازم را فراهم کن که می‌خواهم به گرمابه بروم.  
سُنُقُر بی درنگ طاس و حوله حمام تهیه کرد.

و به راه افتادند در سر راه خود مسجدی دیدند که بانگ اذان از گلدسته‌های آن به گوش می‌رسید.

سُنُقَرُ چون نسبت به نماز و نیایش سخت شیفته بود گفت:  
ای امیر، لحظاتی اینجا بایست تا من به مسجد در آییم و نماز اقامه کنم.

پس از مدتی امام جماعت و نمازگزاران از نماز فارغ شدند و از مسجد بیرون آمدند.  
اما امیر هر چه چشم انداخت سُنُقَرُ را در میان آن جماعت ندید.  
باز هم درنگ کرد و ساعاتی سپری شد.  
ولی باز از او خبری نشد.

تا اینکه امیر از بیرون در مسجد فریاد زد:  
آهای سُنُقَرُ چرا از مسجد بیرون نمی‌آیی؟

سُنُقْرُ پاسخ داد: آخر او نمی‌گذارد من بیرون بیایم.  
امیر می‌گوید: در مسجد که کسی نمانده، پس چه کسی نمی‌گذارد تو بیرون بیایی؟  
سُنُقْرُ می‌گوید: همان کسی که نمی‌گذارد تو درون مسجد بیایی.

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

🌸 میر شد محتاج گرمابه سحر  
بانگ زد: سُنُقْرُ، هلا بردار سر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت، ۳۰۵۵

در اینجا "امیر" من ذهنیست.  
و "صبح" نماد این لحظه. و "غلام" قسمت حضور.

که خود بیانگر این است که:

- ۱- در این لحظه در ما هم بعد حضور وجود دارد و هم من ذهنی. که نمی‌توانند این دو از یکدیگر جدا باشند.
- ۲- اقرار به عجز و ناتوانی و درماندگی امیر، که غلام خود را که همان قسمت حضور ماست، صدا می‌زند که احتیاج به حمام و شست‌وشو دارد.
- ۳- شناسایی کردن هم‌هویت‌شدگی‌ها و دردها توسط امیر که متوجه می‌شود که پر از همانیدگیست.
- ۴- پی بردن امیر به اینکه به تنهایی نمی‌تواند خود را از همانیدگی‌ها رها سازد. فقط خرد زندگی و حکمت الهی می‌تواند او را شفا بخشد.

۵- امیر برای شستشو و رفتن به فضای یکتایی ناگزیر است که ابزار و وسایل لازم را در اختیار داشته باشد. یا باید این وسایل را از افرادی که به زندگی زنده هستند دریافت کند. یا مستقیماً از خود زندگی بگیرد.

۶- حال وسایل و ابزار شستشو عبارت است از:  
گرفتن آب خرد زندگی و دم ایزدی با قانون قضا و قدر و کُن فکان الهی.  
و پذیرش و تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق لحظه.  
و عدم مقاومت و قضاوت. و شکر و صبر و رضایتمندی.

۷- پذیرفتن من ذهنی خود، امیر هم می داند که من ذهنی دارد.  
و هم می داند که می تواند با وسایل شست و شو بعد حضور خود را نمایان سازد.

۸- کار کردن روی خود دو به دو صورت می گیرد.  
یعنی اینکه هم من ذهنی در کار است و بیکار نمی نشیند و مانع تراشی می کند و جلو راه را می گیرد.  
و هم بعد حضور می خواهد خود را به مسجد که فضای گشوده شده است برساند.

۹- درست است که امیر در حال حاضر نوکر من ذهنی و افکارش می باشد.  
که او را به هر سمت و سویی که می خواهد می برد ولی ذاتاً چون از جنس ابدیت و بی نهایت خداوند است.  
محتاج حمام است و حرص شدیدی به زنده شدن دارد.

۱۰- نماز یعنی نماد حضور و در لحظه جاری بودن و قائم به ذات الهی.  
که نشانگر این است که امیر چگونه از من ذهنی به هوشیاری حضور تبدیل می شود.

۱۱- توقف امیر در دکان، که دکان همان من ذهنیست.  
و امیر در آن به صورت موقت قرار گرفته است.  
تا هوشیاری حضورش عمیق و ریشه دار گردد.

۱۲- رفتن به مسجد و نماز خواندن اقرار به این است که او از جنس خدایت و بی‌نهایت و ابدیت اوست.  
که هر لحظه با تسلیم و فضا‌گشایی اعلام می‌نماید که مانند او نظیری در این جهان نیست.  
و او یکتا و واحد است و این من ذهنی موقتیست.

۱۳- توافق با من ذهنی که همان امیر است که می‌خواهد به مسجد برود و نماز بگذارد.

۱۴- احترام گذاشتن غلام به من ذهنی و با او با ستیزه و پرخاشگری برخورد نکردن.  
و او را به عنوان یک بنده نواز پذیرفتن.

چرا که اگر با آن به جدال و جنگ پردازد مانع رفتن او به مسجد که همان فضایی یکتایی است می شود.  
و او را بیشتر در افسانه جهنم من ذهنی باقی می گذارد.

۱۵- در راه تبدیل شدن به هوشیاری حضور غلام از امام و اقوام که همان یاران و دوستان معنوی است کمک و یاری می خواهد.

۱۶- غلام در راه و مسیر زنده شدن به خدایت پایداری و صبوری را پیشه می کند.  
تا هیچ هم هویت شدگی سایه و مانع راهش نشود.  
و در وجودش باقی نماند تا زمانی که آفتاب حضورش بالا بیاید و ناخالصی هایش از بین برود.  
و فقط خودش همراه با خدایت درونش باقی بماند.



۱۷- تسلیم کامل و فضا گشایی غلام در این زمینه باید به گونه‌ای عمیق و ریشه دار باشد. که حتی پیامبر برگزیده خداوند هم نتواند به آنجا راه یابد.

۱۸- غلام می‌داند که برای تبدیل شدن به هوشیاری حضور مراحل مختلفی را باید همراه با صبر و شکیبایی پشت سر بگذارد.

مقداری که فضا را باز می‌کند نباید فضا بندی کرده یا چیز دیگری را جایگزین نماید. و او می‌داند که نباید در این راه خسته شود.

بلکه مرتب بایستی صبر کند تا سایه من ذهنی‌اش ضعیف و ضعیف تر شود.

۱۹- وقتی که غلام تسلیم کامل و هوشیاریش خالص شد جدایی بین خود و امیر را می‌بیند که نمی‌تواند بسوی او برود و همینطور امیر هم دیگر نمی‌تواند بسوی غلام که هوشیاری حضور است برگردد.

۲۰- پس بنابراین باید بدانیم که:

تدابیر من ذهنی و افکار واهی و پوسیده آن، که با دلیل و برهان کار می‌کند باطل است، درست مانند نمونه سوالاتی که مطرح می‌کند که:


چگونه و چطور می‌توان این مسیر را طی کرد و به هوشیاری حضور دست یافت؟

در حالی که دنبال دلیل و برهان بودن، مساوی است با زندانی شدن در زندان من ذهنی.

۲۱- و باید بدانیم که: باز کردن قفل‌های همانیدگی‌ها بسیار سخت و پیچیده است و کار ما نمی‌تواند باشد.

فقط خداوند و خرد زندگی می‌تواند، همراه با تسلیم و رضا و پذیرش اتفاق لحظه و عدم مقاومت و قضاوت آن را باز کند و ما را از دست من ذهنی‌مان رهایی بخشد.

۲۲- و باید بدانیم که:

اگر ما به اندازه بی نهایت ذرات جهان کلید بسازیم، نمی توانیم قفل های من ذهنی مان را باز کنیم، چرا که کلیدهای آسمانها و زمین نزد خداوند است.  (اشاره دارد به آیه ۶۳ سوره زمر)

و اوست که می تواند شفا دهنده دردهایمان در من ذهنی باشد.

۲۳- و باید بدانیم که:

هرچه بیشتر فضا را باز کنیم و تدابیر من ذهنی را فراموش، خداوند به ما بیشتر کمک می کند و بخت جوان که همان فضای گشوده شده و مرکز عدم است در ما بیدارتر می شود.

۲۴- چون فراموش خودی یادت کنند  
بنده گشتی، آنکه آزادت کنند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت، ۳۰۷۶

و در نتیجه: اگر بخواهیم بنده حسابی خداوند بشویم باید من ذهنی و تدابیرش را فراموش کنیم و تمرکز را روی فضای گشوده شده قرار بدهیم.  
آن موقع است که خداوند از ما یاد می کند و ما را از همانیدگی ها آزاد می گرداند.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

🌷 ای زغم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷  
پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.  
زهرا سلامتی، از زاهدان.  
🙏🌷🙏



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

